سبک نظافت

وقتی قرار است کسی نظر بدهد یا راه‌حلی پیشنهاد بدهد همه ما یک پشت کارشناس حرفه‌ای و تحصیلکرده هستیم اما کافی است به ما بگویند حالا با این همه ایده چه کسی باید به داد شهر و روستای ما برسد؟ همین جاست که بلا استثنا همه ما انگشت توقعمان را به سوی سازمان‌های دولتی مثل شهرداری دراز می‌کنیم. غافل از اینکه روز اتهام بستن گذشته و امروز همه دنیا به این نتیجه رسیده‌اند که گره‌های بزرگ مشکلات دور و بر ما به دست خودمان باز می‌شود. فراموش نکنیم فرهنگ زباله ریختن در هر جایی که دلمان بخواهد اوضاع را هم برای مدیران شهری هم مدیریت سلامت جامعه و هم برای طبیعت بدتر کرده است

ریختن زباله در شهر «فرهنگ آشغال» می‌خواهد!

■ زینب شکوهی

نمی‌دانم چرا همه ما منتظریم یک معجزه شود تا کره خاکی از شر این همه «پسماند»، «زباله»، «آشغال» یا هر چه شما اسمش را می‌گذارید راحت شود و یک نفس آسوده بکشد. یا نه، شاید فکر می‌کنیم زمین خودش باید آستین‌های همتش را بالا بزند و کاری کند. انگار ما به این نقطه از توهم رسیده‌ایم که ما هر کاری می‌کنیم، هر جا زباله‌ای می‌ریزیم و هر صحنه زیبایی را که با کثیفی خراب می‌کنیم یکی پشت سرمان می‌آید که اشتباهات و ریخت و پاش ما را رفع کند. منظره غم‌انگیز نایلون‌های آویخته از درختان به جای برگ و میوه، نزدیک هر شهری دیده می‌شود؛ در رودها به جای ماهی‌های رنگارنگ و زیبا، زباله شناور است و هر کنج و گوشه‌ای از کوه و جنگل، آشغال ریخته است. زباله‌های زشت، هدیه بی‌رحمانه انسان به طبیعت و محیط پیرامون است. صحنه وحشتناک تلنبار شدن حجم زیادی از زباله و نایلون که در دشت و کویر به بوته‌های تیغ چسبیده است، دیدن لاک پشتی که در بطری آب ما گیر کرده و مرده است، دیدن پلیکانی که گردنش در لاستیک زباله اسیر شده یا ماهی‌ای که توپ نایلون خورده و مرده است یا تنفس برایش سخت شده تنها گوشه‌ای از فاجعه زباله ریختن ماست.

کافی است بخواهید برای رفع خستگی و تنش‌های شهرنشینی راهی کوه و جنگل شوید. آن وقت چنان صحنه‌هایی را می‌بینید که آرزو می‌کنید کاش در خانه‌تان می‌ماندید و هرگز به طبیعت نمی‌آمدید. البته اگر در جمعی حرف محیط و فرهنگ تفکیک زباله پیش بیاید هر کداممان در نقش یک کارشناس زبده کلی حرف و خاطره در مورد رفتار اشتباه دیگران داریم و می‌توانیم یک ساعت تمام در خصوص اینکه فلان خانم این کار را کرد و فلان آقا آن کار را و... صحبت کنیم. از آن بدتر زمانی است که بعد از تمام این حرف‌ها انگشت اتهام ما تنها به سوی مسئولان و سازمان‌های دولتی دراز است. وقتی قرار است کسی نظر بدهد یا راه‌حلی پیشنهاد بدهد همه ما یک پشت کارشناس حرفه‌ای و تحصیلکرده هستیم اما کافی است به ما بگویند حالا با این همه ایده چه کسی باید به داد شهر و روستای ما برسد؟ همین جاست که بلا استثنا همه ما انگشت توقعمان را به سوی سازمان‌های دولتی مثل شهرداری دراز می‌کنیم. غافل از اینکه روز اتهام بستن گذشته و امروز همه دنیا به این نتیجه رسیده‌اند که گره‌های بزرگ مشکلات دور و بر ما به دست خودمان باز می‌شود. فراموش نکنیم فرهنگ زباله ریختن در هر جایی که دلمان بخواهد اوضاع را هم برای مدیران شهری هم مدیریت سلامت جامعه و هم برای طبیعت بدتر کرده است. متأسفانه اکثر ما برای ریختن زباله در هر جا و مکانی برای خود توجیه داریم. اگر باور نمی‌کنید نمونه‌هایش را بخوانید.

■ **در پیاده‌رو**

زن جوان و فرزندش که لباسی زیبا و تمیز پوشیده، در پیاده‌رو در حال قدم زدن هستند، به یک باره کودک زمین می‌خورد و لباس تمیزش کثیف می‌شود، مادر، غرغر کنان به خاطر کثیف شدن لباس، کودک را بلند می‌کند و شکلاتی را که در دست اوست می‌گیرد و کنار پیاده‌رو می‌اندازد و به دخترش می‌گوید: «کثیف شده یکی دیگه برات می‌خرم.» و به راهش ادامه می‌دهد.

می‌پرسم: چرا ته مانده شکلات را کنار پیاده‌رو انداختید؟ با عصبانیت می‌گوید: «خورده زمین، کثیف شده، به شما هم باید جواب پس بدهم؟ من با این بچه کوچک به دنبال سطل زباله بگردم که آشغال‌ها را در خیابان نیندازم؟ به شهرداری بگویید در خیابان سطل زباله بگذارد.»

سطل زباله در ۱۰۰ قدمی شکلاتی است که به زمین افتاده.

■ **در مترو**

در ایستگاه مترو منتظر قطار ایستاده‌ام. دختر جوانی که سخت درگیر صحبت کردن با تلفن همراهش است، ساندویچ نیمه خورده‌اش را بی‌تفاوت روی صندلی سکوی انتظار می‌گذارد و به حرف زدنش ادامه می‌دهد، قطار که می‌رسد، بی‌توجه به ساندویچ، خود را به قطار می‌رساند.

تا حالا شده با وجود خستگی فقط به این علت که صندلی سکو کثیف است، روی آنها ننشینید؟ بیشتر مواقع. چون اینقدر کثیف هستند که مجبورم روزنامه‌ای روی آنها پهن کنم، وگرنه ترجیح می‌دهم سرپا باشم. کسی هم به فکر نیست. نمی‌دانم اصلاً صندلی‌ها تمیز می‌شوند یا فقط یاد گرفته‌اند از مردم پول بگیرند! یعنی شرکت مترو با این درآمد نمی‌تواند حداقل سکوها را تمیز کند؟!

ساندویچ نیمه خورده‌تان را روی صندلی ایستگاه گذاشتید، شاید یک نفر مثل خودتان خسته باشد و بخواهد روی صندلی بنشیند.

وقتی همه چیز کثیف است، این یکی هم رویش!

■ **در پارک**

نزدیک ظهر به پارک نزدیک خانه‌مان می‌روم. چون آخر هفته است. اینجا هم خوشبختانه شلوغ است و برای کار من مناسب.

گویا برای یافتن فردی که زباله بریزد اصلاً نیاز به منتظر ماندن نیست چون اولین کسی که رد می‌شود پوست میوه‌اش را روی زمین می‌اندازد.

خانم ببخشید، اما به نظرتان بهتر نیست آشغالتان را در سطل بیندازید؟

چرا؟! اما شما در این اطراف سطلی می‌بینید؟ نمی‌گویم که نیست اما فاصله زیادی دارد و نمی‌توانم آشغال را در دست‌هایم نگه دارم.

شما به پیاده‌روی آمده‌اید پس اگر تا رسیدن به سطل، آشغالتان را نگه دارید اتفاقی نمی‌افتد.

دست‌هایم کثیف می‌شود و آن وقت باید دنبال شیر آب بگردم. تازه پوست میوه و مواد خوراکی جذب می‌شوند و زیاد مشکلی ایجاد نمی‌شود. بعد هم گویا جواب‌هایش من را قانع کرده است به راهش ادامه می‌دهد.

■ **در جاده چالوس**

تقریباً شلوغ است و همه سعی دارند تا مکان مناسبی پیدا کنند و بساط خود را آنجا پهن کرده و به تفریح بپردازند.

در کنار رودخانه و در نزدیکی ما خانواده پر سر و صدایی نشسته‌اند و تقریباً پسمانده هر چه را که می‌خورند به اطراف پرتاب می‌کنند.

کیسه‌ای را برمی‌دارم و به آرامی به آنها نزدیک می‌شوم و آن را به دختربچه‌ای که بعداً متوجه می‌شوم نوه این خانواده است می‌دهم و می‌گویم به مادرت بگو زباله‌هایتان را در این کیسه بریزید و به اطراف پرتاب نکنید.

وقتی کیسه را به مادرش می‌دهد و حرفم را تکرار می‌کند مادر سر تکان می‌دهد می‌گوید خودمان داریم اما اولاً که اینها را می‌ریزیم که بعد از رفتن ما حیوانات و پرندگان استفاده کنند، ثانیاً اینها قابل جذب هستند!

گویا هر کجا سرک بکشی رد کسانی که همیشه توجیهی برای ریختن زباله دارند، پیدا می‌شود؛ پارک، مترو، مدرسه، نمایشگاه کتاب و... خلاصه همه جا هستند کسانی که هیچ توجهی به محل زندگی‌شان ندارند.

■ **در اتوبان**

اتوبان امام علی تقریباً مسیر هر روزه من است در بهترین ساعت‌ها و بدون ترافیک حدود نیم ساعت و با وجود ترافیک گره خورده تقریباً سه ساعت از هر روزم را در این اتوبان تردد می‌کنم. اینجا یک اتوبان درون شهری است و طبیعی است کسی که در این اتوبان تردد می‌کند در کمترین زمان ممکن از مقصدش دور شده و در یک زمان مناسب به مقصدش می‌رسد پس هیچ دلیلی برای زباله ریختن وجود ندارد.

ساعت ۵ بعدازظهر است و من غرق در این فکر که چرا هر روز این ساعت به بعد این اتوبان آنقدر ترافیک دارد؟! می‌بینم از پنجره راننده ماشین پراید جلویی یک دست بیرون می‌آید و یک مشت پوست تخمه می‌ریزد کف اتوبان.

چند ثانیه بعد می‌بینم دست یک خانم از شیشه سمت شاگرد می‌آید بیرون و چند پوست تخمه هم او می‌ریزد بیرون. کمتر از سه ثانیه بعد دست کوچکی از شیشه عقب یک پوست میوه می‌اندازد وسط اتوبان. شوکه‌ام از دیدن چنین صحنه‌ای آن هم در وسط شهر.

راننده که گویا پدر خانواده است و صبور نیست به هر زحمتی است خودش را می‌اندازد وسط لاین کناری تا به خیال خودش زرنگی کند و از ترافیک در برود غافل از اینکه بدتر گیر می‌افتد و با همین رفتن او مسیر لاین ما باز می‌شود. پایم را از روی ترمز برمی‌دارم و تنها از روی حس کنجکاوی که ببینم این خانواده چه شکلی هستند که اینطور رفتار می‌کنند. جلو می‌آیم و مماس به ماشین‌شان می‌ایستم و زل می‌زنم. یک پدر و مادر جوان راحت در ترافیک تخمه می‌شکنند، پوستش را بیرون می‌ریزند پس طبیعی است که پسرشان هم پوست میوه‌اش را به تبعیت از رفتار آنها وسط اتوبان پرتاب کند.

■ **در بستنی فروشی**

هوا که گرم می‌شود، حجم زیادی از عابران و ماشین‌ها موقع تردد با دیدن تابلوی بستنی فروشی بلافاصله ترمز می‌زنند و سفارش می‌دهند. طبیعی است این حق شماست که به ازای پولی که می‌دهید هر چیزی دوست دارید بخرید، بخورید اما این حق رفتگر است که تاوان خوشگذرانی لحظه‌ای شما را بدهد. رفتگری که قرار است تنها با یک جارو فقط خرده زباله‌ها و برگ‌ها را جمع کند مجبور می‌شود بیش از چند ساعت از روزش را به خصوص زمان آخر شب را صرف جمع کردن لیوان‌های نوشیدنی، ظرف‌های بستنی و قاشق‌های کثیفی کند که دور تا دور مغازه پخش شده و گاهی اوقات تا وسط اتوبان هم کشیده شده است.

این نوع زباله‌ها و این رفتار خودخواهانه ما به بستنی فروشی‌ها محدود نمی‌شود. کافی است فست‌فود سرپایی یا لقمه غذاهای فست در اطراف خیابان یا میدانی راه‌اندازی شود آن وقت است که می‌بینید در هر ساعتی تردد کنید قطعاً با زباله‌های ریخته شده مواجه می‌شوید. کمی در رفتارمان و سبک زندگی این روزهایمان دقت کنیم انصاف نیست به خاطر خوشگذرانی ما جمعی آسیب ببینند و متحمل کار اضافی شوند.

سبک مشارکت

پرداخت مستقیم پول برای جمع‌آوری زباله در امریکا

هر که زباله‌اش بیش خرجش بیشتر

معمولاً وقتی صحبت از تکنولوژی و زندگی آسان می‌شود بعضی از ما سینه را جلو می‌دهیم، صدایمان را صاف و شروع به یک نطق گیرا در مورد وجود امکانات و رسیدگی بیش از حد دولت‌های اروپایی و امریکایی به زندگی مردم می‌کنیم غافل از اینکه اینطوری‌ها هم نیست. مثال بارز در این زمینه نظافت شهر و تخلیه زباله در کشور امریکاست. روندی که هزینه‌های آن کاملاً بر عهده خود مردم و اجرای آن بر عهده بخش خصوصی است.

■ **امریکایی‌ها برای جمع‌آوری زباله پول می‌دهند**

کیوان ابراهیمی یک دانشجوی مذهبی ایرانی مقطع دکتری رشته برق که در امریکا ساکن است در کانال تلگرامی خود «klihvsa» در مورد تفاوت‌های تخلیه زباله و نظافت شهری در مورد امریکا نوشته است: «وقتی در یک شهرک آپارتمانی در این کشور خانه می‌گیرید، هزینه‌های چمن‌زنی، مصرف آب، تخلیه زباله، فاضلاب، برف‌روبی و اینترنت عمدتاً به عهده آن مجتمع است اما وقتی خانه مستقل و ویلایی می‌گیرید، احتمالاً این هزینه‌ها به گردن خودتون میفته. البته باز بستگی به این داره که صاحب‌خانه کدوم یک از اینها رو تقبل میکنه و کدوم رو به مستاجر محول».

وی در تلگرام خود تصاویری را منعکس کرده و نوشته است: «همونطور که در تصویر می‌بینید، شهرداری ایمز هیچ مسئولیتی در قبال تخلیه زباله منازل نداره و شرکت‌های خصوصی با قراردادهایی که میبندن، عهده‌دار این امر هستن. نرخ اعلام شده از سوی یکی از شرکت‌های تخلیه زباله به این صورت است که تخلیه سطل آشغال به‌صورت رایگان داده میشه. اگه بخواهید یک بار در هفته خالی بشه، باید ماهانه ۱۹ دلار بدید. اگه دوبار در هفته بخواهید، ۲۴ دلار.» در این نوشته ابراهیمی تلاش می‌کند تا به مردم ایران یادآوری کند باور کنید در بعضی از ایالات و شهرهای امریکا نه تنها دولت و شهرداری مسئولیت نظافت شهری و تخلیه سطل‌های زباله را بر عهده ندارند بلکه مردم باید برای این کار با شرکت‌های خصوصی قرارداد ببندند و در ازای این خدمات پول بپردازند. با درک مفهوم این مطلب تازه می‌توان فهمید چرا همیشه شهرهای اروپایی و امریکایی تصویر زیبایی دارند.

■ **انداختن ته سیگار به زمین، یک استثناء**

در همین کانال مخاطبی از هلند که او هم اتفاقاً دانشجوست می‌نویسد: «تصور اولیه همه ما این است که غرب! خیلی تمیز و مرتب است. این تصور خیلی هم از واقعیت دور نیست. البته باز هم کشور تا کشور و شهر تا شهر احتمالاً فرق می‌کند. مثلاً ایتالیا همیشه با مشکل جمع‌آوری زباله درگیر بوده و در مواردی به بحران رسیده است. یکی از نکاتی که در هلند نسبتاً چشمگیر است، زمین انداختن ته سیگار است.

سیگار کشیدن در خیابان و گاهی در اماکن عمومی سربسته دیده می‌شود. در دانشگاه هم وضع بر همین منوال است. جلوی در کتابخانه دانشگاه، اتاقک شیشه‌ای است که باید دانشجویان قبل از ورود سیگارشان را در آنجا بکشند و بعد وارد شوند و گلدان وسط اتاقک معمولاً پر از ته سیگار است اما آنچه عجیب است و کمی متفاوت با تصور اولیه ما نسبت به نظم و نظافت در غرب، زمین انداختن ته سیگارها به جای سطل زباله است. عجیب است که هیچ زباله دیگری را روی زمین نمی‌بینید اما در پیاده‌روها و ایستگاه‌های اتوبوس معمولاً تعداد قابل توجهی ته سیگار زمین ریخته است و تا به حال ندیده‌ام به طور مرتب جمع‌آوری شوند.»

سبک رفتار

رفتار یک چشم بادامی شرمنده‌مان کرد

ما زباله می‌ریزیم، مریخی‌ها جمع می‌کنند!

یکی از دوستانم کوهنورد است. او داستانی دارد که برای همه تعریف می‌کند: «همراه گروه کوهنوردی به کوه دماوند رفته بودیم. یکی از افراد گروه اهل کشور ژاپن بود و جلوتر از ما حرکت می‌کرد. او هر چندوقت یک‌بار خم می‌شد و چیزی از روی زمین برمی‌داشت و به مسیرش ادامه می‌داد.

برایمان سؤال بود که چرا این کار را می‌کند و در این ارتفاع که کوهنوردان به سختی حرکت می‌کنند و چیزی همراهشان نمی‌آورند چه چیز با ارزشی روی زمین ریخته که او برای جمع کردنش اینقدر خم و راست می‌شود.

سرعتمان را زیاد کردیم و وقتی به این کوهنورد رسیدیم، دیدیم کاغذ شکلات‌هایی را که کوهنوردان قبلی در مسیر انداخته‌اند، جمع می‌کند تا کوه تمیز بماند. با دیدن این رفتار زیبای او همه ما شرمنده شدیم». شاید مانند خیلی‌های دیگر، اگر بشنوید که شهروندان شهری در یکی از کشورهای دنیا به نظافت محله و شهرشان به اندازه نظافت خانه‌شان اهمیت می‌دهند و در آن مشارکت دارند، بگویید: چه جالب.

در هر صورت اغلب ما، به رغم همه تبلیغات ریز و درشت درباره نقشمان در حفظ پاکیزگی شهری که در آن زندگی می‌کنیم و هر روز چشم‌مان به گوشه و کنارش می‌افتد، کیسه زباله را پشت در خانه و در کوچه می‌گذاریم و بقیه‌اش اصلاً به ما ربطی ندارد.

زمانی عده‌ای از شهروندان نکته‌ای را رعایت می‌کردند. شیشه شکسته را داخل پاکت می‌پیچیدند و داخل کیسه زباله یا سطل آشغال می‌گذاشتند تا دست رفتگران را نبرد. گمان نمی‌کنم حالا تعداد زیادی به این مسئله توجه کنند، چون مسئله اصلی آشغال نریزید و در حفظ نظافت شهرتان مشارکت کنید، جزء فرعیات به حساب می‌آید، اغلب ما نه به اصل موضوع زباله کار داریم و نه به فرعش. حتی به چشم‌انداز خودمان هم رحم نمی‌کنیم. آنقدر هر جا که خواسته‌ایم زباله ریخته‌ایم که هر کجا سر می‌زنیم، شهر، کوچه، بیابان، دریا، رودخانه و... زباله‌ها اولین چیزی هستند که به ما خوشامد می‌گویند.

زباله‌ها همه جا هستند؛ بالای پل هوایی، درون جوی‌ها، ایستگاه‌های اتوبوس، اتوبان‌ها، جاده‌ها، دشت‌ها، رودخانه‌ها، دریاها، جنگل‌ها، حتی روی قله کوه‌ها هم زباله هست و هیچ‌جا نمی‌توان از شر آنها خلاص شد؛ بدتر اینکه به حضور زباله‌ها در منظر چشم‌مان عادت کرده‌ایم. طبیعی است که در پس مناظر یا کنار تصاویر زباله باشد. ما هر جا خواسته‌ایم از شر زباله‌هایمان رها شویم، آنها را شوت کرده‌ایم تا دیگران که وظیفه‌شان است جمع‌شان کنند. گیرم که زباله‌های شهر را شهرداری با صرف هزینه کلان که البته از کیسه خودمامی رود، جمع می‌کند. لابد زباله‌های دشت، دریا، رود و قله کوه را مریخی‌ها باید جمع کنند!

سبک خلاقیت

خلق زیبایی‌ها از بازیافتی‌ها

امیرکبیر زباله‌های نایین را طلا کرده است!

بعضی‌ها دنیای عجیبی دارند. یکی شعر می‌گوید و می‌شود خالق اثری که حظ می‌بری از بیت به بیتش و دیگری به دنبال علاقه‌اش می‌رود و از وسایلی که ما به آنها دور ریختنی و زباله می‌گوییم آثاری می‌سازد تماشایی. خودش را اینطور معرفی می‌کند: «حتماً تمام ایرانی‌ها «امیر کبیر» را می‌شناسند به خاطر همین محال است اسم مرا فراموش کنید. من امیر کبیر نژاد هستم. امیر، فاصله، کبیر نژاد نه امیر کبیر فاصله نژاد. نقاشی خوانده‌ام... آموزشگاه هنرهای تجسمی دارم. یکی از مهم‌ترین علاقه‌های زندگی‌ام باعث شد که علاوه بر مشغول شدن در زمینه هنرهای تجسمی به یک رشته و گرایش خاص روی بیاورم.» آرامش برایش خیلی مهم است تا حدی که قید شهرنشینی را زده و به شهر زادگاهش برگشته تا این آرامش را پیدا کند: «اصلاتاً نایینی هستم اما مثل بیشتر جوان‌ها برای رشد و ترقی، زادگاهم را ترک کردم و پایتخت‌نشین شدم اما آلودگی، استرس و شلوغی مرا خسته کرد و دوباره سر از نایین درآوردم.»

■■■

■ **بیشتر خود مردم رعایت می‌کنند**

می‌گوید در آرامش اینجا بهتر می‌توانم کار کنم. تازه اینجا کلی فضا دارم که هر چقدر ریخت و پاش کنم دست و پایم را نمی‌بندد. برعکس در فضای شهر نه تنها آرامش خودم را از دست می‌دهم بلکه فضای اطرافم را هم طوری تغییر می‌دهد که انگار ذوق و اهدافم را کور می‌کند. خلاصه اینکه بالاخره یک روز در بین همه هیاهوی شهر دلم را به دریا زدم و راهی شهر دنج و خلوتی شدم که در آن به آرامش برسم.

■ **ایده اصلی از کجا بود؟**

«از وقتی به این شهر آمدم تمیزی اینجا توجهم را جلب کرد. من تجربه زندگی در شهر داشتم و می‌دانستم بودن و ماندن در شهر چه مشکلاتی را همراه با کار خواهد داشت. با ورود به این شهر تازه احساس کردم دارم زندگی می‌کنم چون هرجای شهر که قدم می‌زدم فقط و فقط زیبایی عاری از کثیفی و زباله بود. فکر نکنید شهرداری بیشتر از شهرهای دیگر خدمات می‌دهد، نه، اینجا بیشتر خود مردم رعایت می‌کنند. زمانی که تمیزی اینجا را دیدم اصلاً دوست نداشتم زباله بیشتری تولید کنم و این بود که به هر چیز به‌درد نخوری نگاه خاصی داشتم و برایم یک ایده بود. مرتب در این فکر بودم چه می‌توانم درست کنم».

ظاهراً این ایده بدون پشتوانه هم نبوده: «از بچگی عادت داشتم هر چیزی که در خیابان نظرم را جلب می‌کرد، برمی‌داشتم و به خانه می‌آوردم. هر چند این کار باعث عصبانیت مادرم می‌شد اما در عوض پدرم کمکم می‌کرد تا از آن آت و آشغال‌ها چیزهایی که دوست داشتم بسازم. پدرم کارگاه نجاری داشت و به قول معروف دست به آچار هم بود و همیشه وسایل منزل را خودش تعمیر می‌کرد. هنوز هم این عادت بچگی از سرم نیفتاده. قصد دارم جدای از ماجرای کارهای هنری‌ام، تجربه‌ها و حاصل کلنجار با دور ریختنی‌ها را عرضه کنم. دور ریختنی‌هایی که با این کار عمری دوباره پیدا می‌کنند و عاقبت بخیر می‌شوند!»

از اینکه وسایل بازیافتی را جمع کنم، ابایی ندارم

امیر معتقد است اگر آدم بی‌جهت وسیله‌ای را که قابل استفاده است، دور بریزد بد است. وی می‌گوید: «از اینکه اشیای بازیافتی را بردارم، هیچ ابایی ندارم. بارها شده با لباس‌های شیک و تمیز تا کمر در سطل آشغال خم شده‌ام که اشیای بازیافتی را که مردم دور ریخته‌اند، بردارم و از آن چیزی درست کنم. حتی گاهی هم که نمی‌توانسته‌ام آنها را با خودم ببرم در گوشه‌ای گذاشته‌ام تا زمان برگشتن بردارم. گاهی هم زمان برگشتن دیگر ندیدمشان اما این اصلاً مهم نیست چون شاید به کار شخص دیگری می‌آمده که من بیشتر خوشحال می‌شوم.»

■ **ساخت سیستم آبیاری با بطری‌های خالی**

او به گیاهان علاقه زیادی دارد به همین دلیل در حیاط بزرگ مشجرخانه، گل‌ها و گیاهان زیادی کاشته است اما به خاطر کارش برای آبیاری آنها مشکل داشته: «به خاطر کار سه روز در هفته مجبورم به تهران بیایم. اوایل به خاطر این چند روز، بیشتر گل و گیاهانی که می‌کاشتم خشک می‌شد، به خاطر همین هزینه‌ای را که برای خرید آنها داده بودم از بین می‌رفت و هم خیلی دلم می‌سوخت. خیلی فکر کردم باید چکار کنم بالاخره به این نتیجه رسیدم که می‌توان از بطری‌های آب که بیشتر افراد در طبیعت رها می‌کنند برای سیستم آبیاری قطره‌ای استفاده کرد.

در شیشه‌ها سوراخ‌های ریزی ایجاد کردم و آنها را به تنه درختان بستم و درونشان را با آب پر کردم. وقتی بعد از چند روز از تهران برگشتم دیدم جواب داده و اصلاً هیچ کدام از گل‌ها خشک نشده. البته بطری‌های تیره و رنگی استفاده کردم چون درون آنها آب کمتر تبخیر می‌شود.»

■ **این کار هزینه زندگی‌ام را پایین آورده**

او وسایلی را که به نظر به درد بخور نیستند تبدیل به وسایل به درد بخور می‌کند و به گفته خودش این کار باعث شده خیلی از هزینه‌های زندگی و حتی کارهای هنری‌اش کم شود: «بیشتر وسایلی که در خانه دارم یا دور ریز بوده‌اند یا از کسانی گرفته‌ام که می‌خواستند این وسایل را دور بریزند، آنها را با قیمت خیلی مناسب خریده‌ام و با کمی به خرج دادن ذوق و سلیقه آنها را قابل استفاده کرده‌ام. مثلاً چندی پیش برای کتاب‌هایم نیاز به یک کتابخانه داشتم اما به‌جای خریدن آن، با یکسری وسایل دور ریز کتابخانه‌ای برای خودم درست کردم. گاهی که دوستانم اینگونه وسایل را در خانه‌ام می‌بینند، خیلی تعجب می‌کنند و اصلاً باورشان نمی‌شود از یکسری خنزر پنزر چنین چیزهایی بتوان درست کرد.»

■ **همیشه هدیه بازیافتی می‌دهم**

اما این ایده‌ها برای امیر کبیر درآمد هم داشته و کلی از هزینه‌های جانبی‌اش را کم کرده است. امیر می‌گوید: «من تا حالا برای کسی هدیه نخریده‌ام و همیشه از همین اشیایی که با بازیافتی‌ها درست می‌کنم برای دیگران هدیه می‌برم. هم خوششان می‌آید و هم کمتر هزینه می‌کنم. تازه تا الان هر کس به خانه من آمده کلی سفارش هم داده. درآمدش هم بد نبوده اما هزینه‌ها زیاد چشمگیر نیست اما از اینکه می‌توانم کاری با وسایل دور ریز کنم که به چرخه مصرف بازگردند، برایم جالب است، تازه این کار من می‌تواند یک نوع فرهنگ‌سازی برای دیگران هم باشد. البته با این رفتارهای اشتباهی که ما داریم فکر کنم اگر بخواهیم به تک تک افراد آموزش دهیم ۲۵۰ سال طول می‌کشد که ما متوجه شویم نباید زباله‌های بازیافتی را رها و اسراف کنیم!»